

نمایشگاه «کارنامه» از دید محمد علی بنی‌اسدی:

به حال خود رها شده‌ایم



سحر آزاد

محمدعلی بنی‌اسدی خودش هم می‌گوید تودرتو حرف می‌زند. حین پرداختن به یک موضوع، روایت دیگری را می‌گوید هرچند باز هم به موضوع اصلی برمی‌گردد و درآین‌بین، سؤال‌هایی را مطرح می‌کند که بلافاصله جواب‌هایش را نیز می‌گوید. او یکی از تصویرسازهای شناخته‌شده ایرانی است که در سال ۱۳۳۴ در سمنان متولد شد. البته او نقاش، کارتون‌بست و مجسمه‌ساز هم هست و علاوه بر تدریس در کانون پرورش و دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، در سال ۲۰۱۲ نامزد جایزه هانس کریستین آندرسن شد. بنی‌اسدی همچنین جایزه‌های دیگری هم دریافت کرده است، اما بهانه ما در این گفت‌وگو، نمایشگاه «کارنامه» بود که در موزه هنرهای معاصر آغاز شد که فرهنگ دیداری کودکان در دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ را بررسی کرده بود. با این حال، صحبت به وضعیت تصویرسازی هم کشیده شد.

✚ علی بختیاری، **کیورتور** نمایشگاه، در نشست خبری‌ای که برگزار شده بود، گفت فرهنگ دیداری در آن دهه‌ها متأثر از فرهنگ غرب و شرق (شوری) و از هویت ایرانی بی‌بهره یا کم‌بهره بوده است. درعین حال، ما شاهد آن هستیم آثاری که در آن دوران خلق شده، همچنان موردتوجه و به‌عنوان یک جریان تأثیرگذار مطرح است. اگر هویت ایرانی در آن آثار کم یا اصلا نبوده، **چطور چنین تأثیری گذاشته است؟**

به‌نظرم برای بررسی این مسئله تکه‌تکه جلو بروم. این سؤال برای من که ستم به‌گونه‌ای است که با کانون پرورش فکری کودک‌ونوجوان عجین شده، به شکل دیگری مطرح است. برای من که در خانواده‌ای بزرگ شده‌ام که با کتاب و مجله بیگانه نبود، کشف کتابخانه کانون پرورش مسئله فوق‌العاده‌ای نبود و هنوز کتاب‌هایی را که آن موقع خوانده‌ام، یادم است. کلاس هفتم با امین نظر که از طراحان خوب است، دوست شدم و بعد ما دو نفر با مجید درخشانی (آهنگ‌ساز) دوست شدیم. کانون پرورش هم باقیو ما شد. هنوز آن کتاب‌ها یا نقاشی‌کردن در کانون پرورش را یادم هست. ما در آن دوران با این مسئله خیلی مهم مواجه بودیم که کتابخانه در اختیارمان بود درحالی‌که در دبستان این امکان را نداشتیم. از همان کتاب‌هایی که به کتاب‌های طلایی معروف شد و از سوی انتشارات امیرکبیر منتشر می‌شد، استفاده زیادی کردیم. درحقیقت بخش زیادی از تابستان و اوقات فراغت را در کتابخانه می‌گذراندیم. کتاب‌هایی مثل «شور زندگی» و «طلای اندام‌ها» را خواندیم که امین نظر طرفدار ونگوگ و من طرفدار گوگن شدم. الان که به کارهای آن دورانم نگاه می‌کنم، تأثیر این کتاب‌ها را روی کارهایم می‌بینم. ضمن اینکه قرار بود جژه بچه‌هایی باشم که تشویق شوم و بورسیه بگیرم. این اتفاق نیفتاد و من برای تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا به تهران آمدم و آرام‌آرام راهم به سمت کانون پرورش باز شد. وقتی مدارکم را به کانون بردم، قرار بود به کسی بدهم که ظاهرا چون همراه آقای گلسرخی بود، فراری شده بود، اما از اتاق بغل‌دستی آقای‌ای که به نام محمود صدا کردند که موهای بور و سیل‌های طلایی‌رنگی داشت و ایشان محمود دولت‌آبادی بود. آرام‌آرام با بودن پرویز کلاتری و همان‌طور که نوشته‌شده، من کشف آقای کلاتری بودم، مجاری من با کانون پرورش شروع شد و مربی نقاشی شدم. محل رفت‌وآمد، یک ساختمان باریک و بلند در خیابان جم بود. در هر طبقه، مجموعه‌ای کار می‌کردند که الان بسیار سرشاش هستند، مثل فرشید مثقالی، نورالدین زرین‌کلک، عباس کیارستمی، علی‌اکبر صادقی و… هم‌زمان در رشته انیمیشن هم قبول شدم…

✚ یک دوره دوساله در خود کانون…

دقیقا، می‌خواهم بگویم وارد این مجموعه شدم و یک فعالیت مستمر، جدی و بسیار جذاب را می‌دیدم. وقتی نمایشگاه کارنامه در موزه هنرهای معاصر را دیدم، تقریبا این خاطرات برایم زنده شد؛ خاطرات عجیبی که برایم حیرت‌انگیز بود. ای کاش می‌شد کارنامه دیگری هم برگزار می‌شد که فعالیت‌های بعدی کانون پرورش نمایش داده شود. درواقع می‌خواهم بگویم در دوره‌ای که چیزی نبود و کتاب برای خواندن خیلی کم‌رقم بود، فعالیت‌های کانون بسیار مهم بود، چون به واسطه اینکه معلم نقاشی و بعد معلم انیمیشن کانون شدم، به شهرهای مختلف سفر کردم و شاهد بازخوردها بودم…

✚ چه بازخوردهایی؟

یادم هست به فیروزآباد فارس رفته بودم که آن موقع به آن ده جهانگیرخان کشکولی می‌گفتند و دیدم به‌سختی کتاب‌ها را به روستاها و بچه‌های عشایر می‌رساندند. این بچه‌ها از مرکز دور بودند و در فضاهایی زندگی می‌کردند که بیشتر در کیر بود. این کتاب‌رسانی‌ها مسئله مهمی بود اما حالا برگردیم به اینکه آیا کسانی که آن موقع کار می‌کردند، تأثیر گرفتند؟ حتما تأثیر گرفتند، خیلی هم تأثیر زیادی گرفتند. حتی می‌توانم این توضیح را دربراره خودم بگویم که چون من رشته هنر را خواندم، معلم شدم و شغلم هنر شد که چیزهایی را بنشامس و بدانم انگیزه بود که به هرحال، دوستان دیگر اینکه به دلیل مترجم‌بودن شوهرخاله‌ام، کتاب‌فروشی‌های شاه‌آباد (خیابان جمهوری) را می‌شناختم اما کانون پرورش الگویی شد برای کتاب‌هایی که مقداری از حالت بازاری بیرون آمدند و به بچه‌ها اهمیت می‌دادند منتها چون این کار جدید بود، تقریبا مسئله‌ای به نام هویت وجود نداشت، بلکه ساختن مطرح بود.

✚ ساختن چه چیزی؟

ساختن یک کتاب، فیلم یا اصلا یک تصویر. شما این تصویر را باید چگونه می‌ساختید؟ آیا پیشینیان شما این کمک را به شما کرده‌اند که روی شانه‌های آنها بایستید؟ این پیشینیان کسانی نیستند که برای کودک به صورت جدی کار کرده باشند. شما باید از جایی الگو بردارید. می‌توانید منظر شوید الگویی ساخته شود و براساس آن الگوی نوشتاری، دست به اقدام می‌زنید که این کار خیلی سخت و دشوار است. به هرحال، دوستان زیادی شروع به کار کردند. اگر بخواهیم بگویم رویکرد هویتی وجود داشته است، می‌توانیم به تلاش‌های علی‌اکبر صادقی، پرویز کلاتری و زرین‌کلک اشاره کنیم. اینها سعی‌شان کردند حالا اینکه آیا کسی توانسته است کار مهمی هم انجام دهد؟ بله، کار مهمی انجام دادند. اگر جوایز ملاک است که جایزه برده‌اند یا اگر کتاب نفیسی موردنظر هست، انجام شده است. به‌هرحال، باید اتفاقی به وجود می‌آمد اما نسل بعدی که بعد از انقلاب هست، باید کجا بایستد؟ بین نسل ما و قبلی فاصله افتاد برای اینکه ابتدای انقلاب بحث هویت پیش آمد و بحث هویت روی شانه‌های ما قرار داده شد، نه اینکه من آن را حمل کرده باشم. اما درحقیقت همه مسئله من پیداکردن هویت بود. حالا ممکن است در جاهایی افراط و تفریط کرده باشیم که طبیعی است، اما نسل بعد از من که در دانشگاه با آن روبه‌رو هستم، اصلا دنبال هویت نیست.

✚ چطور؟

فکر می‌کردم به‌عنوان یک تصویرگر و نقاش مجبور شدم دوباره هویت

نمایشگاه «کارنامه» از دید محمد علی بنی‌اسدی:

به حال خود رها شده‌ایم



عکس: مهدی حسینی، شرق

را پیدا کنم. این پیداکردن چگونه بود؟ اولا مسئله دگرگون شده بود مثلا جعفر ابراهیمی، شعری در «کیهان بچه‌ها» می‌گفت که از موشک‌باران شب قبل گرفته شده بود و من تصویرگر باید برای آن تصویر پیدا می‌کردم. این اتفاقی بود که مشابه آن را پیدا نمی‌کردید و نمی‌توانستید الگو بردارید. اکنون وقتی در یک چشم‌انداز نگاه می‌کنیم، به‌نظر می‌آید نسل گذشته من شروع به یادگرفتن و آموزش‌گرفتن کرد. درست است در فیلم‌سازی، بیشترین فیلم‌هایی که دیدیم مربوط به اروپای شرقی بود، اما دلیل داشت چون از سال ۵۴ به بعد فضا سیاسی‌تر می‌شد و دوستان من فرشنان بر این بود که نباید والت دیسنی ببینیم چون از آن بچه‌های خیلی مرفه است. یکی از دوستانم که از ایران رفت، می‌گفت نباید پلنگ صورتی ببینیم چون او همه‌چیز را خراب می‌کند و تنها الگوی سازنده شادابی که توضیح می‌داد، زندگی خوب است و باید از آن تأثیر گرفت، متعلق به اروپای شرقی بود. توجه کنید چقدر بچه‌های ما لولگو‌وبولک یا پت‌ومت دیدند؟ همه اینها مال اروپای شرقی است. بنابراین فرض بر این بود هنری پیدا شود که سازنده باشد اما مشکلی که من امروز با آن مواجهم، این است که فکر می‌کردم نسل بعد از من سراسر قصه‌گفتن را یاد می‌گیرد.

✚ به‌نظر تان یاد نگرفت؟

به‌نظرم یاد نگرفت و تحت‌تأثیر جایزه جشنواره‌ها، دوستان را به این سمت هل دادند که تک‌فریم‌های خوبی را از خارجی‌ها یاد بگیرند به جای اینکه روایت‌کردن سراسرت را یاد بگیرند. فرض من بر این است که یک فیلم‌ساز، قصه‌نویس، تصویرگر، نقاش و… آیا می‌توانند در یک پاراگراف سراسر تک بگویند چه می‌خواهد روایت کند و بعد از آن چگونه بگویند؟ دوره دانشجویی من دوره پتره مکس و… و در سال‌های ۵۴-۵۵ فضای میبیه‌ای در جهان بود و این معاصربودن شاید موردتوجه خیلی‌ها بود. همان‌طور که الان این اتفاق می‌افتد. در آن زمان با دوستانی که با هم هنر را شروع کردیم، قصد رفتن داشتیم چون می‌خواستیم ببینیم در هنر چه خبر است و من ماندگار نشدم و خیلی سریع برگشتم، وقتی الان با هم گفت‌وگو می‌کنیم، می‌گویند مطلقا به هویت فکر نکن. آنها فکر می‌کنند جهان یک

دهکده شده و همه با هم در ارتباط هستیم اما من همچنان ایرانی‌بودنم برایم ملاک است و به‌همین‌دلیل برگشتم چون دیدم خیلی ایرانی هستم. ایرانی‌بودن یعنی اینکه خصلت‌هایی را دیدن و نوعی نگاه را داشتن. مثلا اندی وارمول در تصویرهایش یک هنرپیشه هالیوودی را تکرار می‌کرد اما دوستان ایرانی هرچه سعی کردند چنین کسی را پیدا کنند، نشد. من موسیقی سحریان و کلا موسیقی سنتی را خیلی دوست دارم اما هیچ‌وقت برای هیچ هنرمندی غش نکردم یا حتی وقتی به بولونیا رفته بودم، در غرفه آمریکا عکس همفری بوگارت را گذاشته بودند. خب این فرهنگ من نیست. نمی‌توانم بگویم پاپ‌آرت کار می‌کنم و کوکا‌کولا خیلی در زندگی من مهم است. کسی شبیه الویس پریسلی را در ایران پیدا می‌کنید؟ بنابراین این نوع نگاه حتی نهیلیسم، نیست‌انگاری و افسردگی‌های شدید در اینجا، آن مدلی نیست. ما همچنان سویه دیگری داریم، همچنان سیزده‌بدر زیر درخت می‌نشینیم و همچنان به همسایه‌مان فکر می‌کنیم. شاید طبیعی‌ست است که ما در آن قرار می‌گیریم و انگار چاره‌ای وجود ندارد. وقتی قرار می‌شود کارهایم برای یک مسابقه خارجی برود، ممکن است تک‌فریم‌های من برای تصویرگر آن سوی کشور قابل درک نباشد. یک مثال دیگر می‌زنم. ورک‌شاپی برای یک تصویرگر انگلیسی برگزار شد و او خواسته بود سیمرغ بکشد اما بعدا که شمرعه بود، دیده بود ۳۰ مرغ نیستند و گفته بود یعنی چه؟ چرا ۳۰ مرغ نکشیدید؟ ما همه چیز را با یک نماد و نشانه حل می‌کنیم اما او انتظار داشت به صورت عینی سیمرغ (۳۰ مرغ) را ببیند چون تفاوت فرهنگ داریم. من این روزها قصد کرده‌ام آرام‌آرام بنویسم تا دو سالی را که در جنگ بودم و فضاهایی را که دیدم، بنویسم. نمی‌خواهم قصه حادته‌ای بنویسم اما تا شروع به نوشتن می‌کنم، چیز دیگری برای من پیش

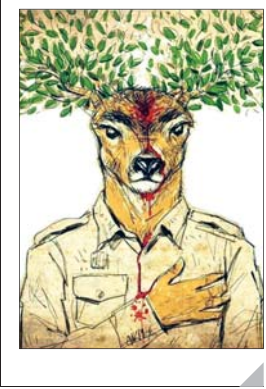
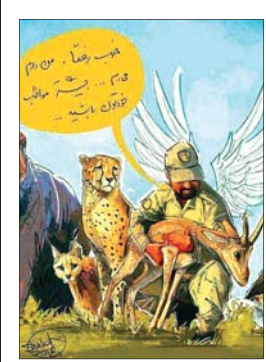


تجسمی

نمایشگاه «کارنامه» از دید محمد علی بنی‌اسدی:

به‌کشته‌شدن محیط‌بانان

شرق: کاربران فضاهای اجتماعی و مجازی با ایجاد ده‌ها طرح گرافیکی به کشته‌شدن محیط‌بانان و شکار حیوانات اعتراض کردند. به گزارش «ایلنا»، در منطقه حفاظت‌شده گنو در مأموریت گشت و کنترل در ضلع غربی این منطقه حفاظت‌شده و شکارگاه سیانک و تنگه گچ، دو نفر از محیط‌بانان منطقه حفاظت‌شده به نام‌های محمد دهقانی و پرویز هرمزی به دست شکارچیان غیرمجاز به ضرب گلوله شکارچی یا شکارچیان کشته شدند. دوستداران محیط‌زیست، علاقه‌مندان به حیات‌وحش و هنرمندان در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی با استفاده از تصاویر و طرح‌هایی اعتراض خود را به این نوع رفتارهای غیرانسانی نشان دادند. در این میان هنرمندان کاریکاتوریست و گرافист نیز مانند هر حادثه و اتفاقی که در کشور رخ می‌دهد، بیش از دیگران حضور پررنگی داشتند. با توجه به اینکه تا امروز ۱۱۹ محیط‌بان به دست شکارچیان کشته شده‌اند، ایجاد کمپین‌هایی با عنوان «من - یک - محیط‌بانم» و کامنت‌های فراوانی که دراین‌باره منتشر می‌شود، اشاره به نبود قانون برای حمایت از حیوانات و محیط‌بانان دارد و کاربران اجتماعی و دوستداران محیط‌زیست با استفاده از قدرت اطلاع‌رسانی و سرعت انتشار فضاهای اجتماعی، اعتراض خود را نسبت به کشته‌شدن این افراد و شکار حیوانات نشان دادند.



بوم خاکستری

فاز اول نمایش آثار انجمن نقاشان

شرق: «کارنامای پژوهشی» اعضای زیر ۴۰ سال انجمن نقاشان ایران، دهه آخر تیر در خانه هنرمندان برگزار خواهد شد.

به گزارش مهر، «کارنمای پژوهشی» اعضای زیر ۴۰ سال انجمن نقاشان ایران در فاز اول ۲۱ انجمن تیرماه در تمامی گالری‌های خانه هنرمندان ایران برپا می‌شود. درحال‌حاضر انجمن نقاشان ایران ۴۷۳ نفر عضو زیر ۴۰ سال (پیوسته و وابسته) دارد که از این تعداد ۸۲ نفر به دنبال فراخوان انجمن رزومه و تصاویر آثارشان را برای انجمن ارسال کرده‌اند و «کارنامای اول» با آثار این گروه در خانه هنرمندان گنایش خواهد یافت و طبق اعلام کمیته نمایشگاهی انجمن نقاشان ایران روند تماش با اعضا و دعوت از آنان تا بسته‌شدن پرونده همه افراد زیر ۴۰ سال ادامه خواهد یافت.

در این نمایشگاه از هر هنرمند حداقل پنج اثری که در دو سال اخیر خلق کرده‌اند به نمایش درخواهد آمد. این نمایشگاه در راستای دیده‌شدن آثار گروه‌های سنی مختلف اعضای انجمن نقاشان برپا خواهد شد.

آونگ

یادداشت‌هایی درباره هنر معاصر

ناقوس و پروانه



علیرضا امیرحاجبی

هفته گذشته بود که لدویکو انسودی، آهنگ‌ساز ایتالیایی، در پروژه‌ای که توسط صلح سبز هدایت می‌شود، شرکت کرد و روی دریای یخ‌زده شمال نروژ به اجرای قطعه نه‌چندان بلندی با پیانو پرداخت که بسیار مورد توجه دوستداران محیط‌زیست قرار گرفت. در چنین موقعیتی دیگر نمی‌توان به تحلیل و نقد ساختار قطعه موسیقایی پرداخت بلکه تنهاوتنها باید به توجهی که یک هنرمند به دنیای اطراف دارد آفرین گفت. آيا این کنش و رویداد شنیداری و مشابه آن خواهند توانست جلوی آب‌شدن روزانه یخ‌های قطب شمال و جنوب را بگیرند؟ قطعا پاسخ منفی است اما همین رویدادها می‌توانند باعث بالارفتن حساسیت افکار عمومی شوند تا به نتایج استفاده از سوخت‌های فسیلی بیشتر بیندیشند. دوران معاصر، همین زمانه‌ای که در آن به‌سر می‌بریم، روزگار فعالیت‌های میکروسکوپی است؛ فعالیت‌هایی که به چشم دیده نمی‌شوند اما تأثیری قدرتمند دارند مانند همان نظریه بال‌زدن پروانه در سمتی از جهان و ایجاد توفان در بخشی دیگر از جهان. پس امروز نمی‌توانیم خرده‌فعالیت‌های کوچک را دست‌کم بگیریم. البته به شرط آنکه این فعالیت‌ها دامنه‌دار و ممتد باشند. ما نیازمند انواع مختلفی از کنش‌های آگاهانه هستیم که می‌توانند بر مبنای ایجاد حساسیت‌های عمومی تعریف شوند. خوشبختانه نهادهای رسمی اگر کمکی در این راه نمی‌کنند سنگ‌اندازی هم نمی‌کنند. در این‌موقعیت هنرمندان نقش بسیار مهم‌تری را برعهده دارند.

موضوع‌های زیست‌محیطی و بحران‌های متنوع آن سراسر کشورمان را فرا گرفته؛ از بیابان‌زایی، آلودگی‌های شیمیایی/ صنعتی (پساب کارخانجات) و حفر چاه‌های غیرقانونی در مناطق مختلف شهری و روستایی تا پدیده نوظهور گرد و خاک و غبار که مناطق جنوب‌غربی ایران را هدف قرار داده است و نیز آلودگی هوا در کلان‌شهرها و قطع درختان به‌ویژه در تهران. تلاش هنرمندان می‌تواند در رویدادهای مختلف هنری آغاز شود. صدای رنگ خطر را همگان نمی‌شنوند زیرا مشغول روزمرگی‌های خویش هستند. این کار تنها به معنای برگزاری نمایشگاه در یک گالری و فروختن چند تابلو نقاشی نیست. منظور رویدادهایی است که ویژگی میان‌کنشی داشته باشند و مردم را نیز درگیر رویداد و مسئله کنند. پدیده‌های زیست‌محیطی باید از «موضوع‌بودن» تبدیل به «مسئله» شوند. یعنی فراموش نشوند و مرتب به شرط آنکه این فعالیت‌ها در تصویر، در رویداد، در شعر و موسیقی و در پرفورمنس.

در همین تهران پایتخت که پروژه‌های بیهوده و پرخرجی مثل «نگارخانه‌ای به وسعت شهر» اجرا می‌شود، شاهد قطع بی‌رویه درختان تنومند خیابان‌های اصلی هستیم. این‌فاجعه نمی‌تواند بدون سازماندهی به انجام برسد. بسیار جای تعجب است که هنرمندان حوزه تجسمی و معماری نسبت به این ماجرا از خود واکنشی نشان نمی‌دهند. شهرداری قبل از آنکه با نگاهی غلط و ناشیانه به هنر جهان و ایران بپردازد، باید تکلیف خود را با قطع درختان شهر روشن کند؛ درختانی که سرمایه‌های زیستی و بصری شهر هستند. هویت خیابانی مانند خیابان ولی‌عصر با چنارهای زیبا و قدیمی‌اش مشخص می‌شود. ازبین‌بردن باغ‌های شمال تهران پروژه‌ای ناسبق‌دار است که از چند دهه پیش در زمان شهرداری جناب کرباسچی و با موج اول فروش تراکم آغاز شده اما روند این فاجعه در سال‌های اخیر بسیار تندتر شده است.

منابع بصری یک شهر، مجسمه‌های زشت گچی و فایرگلاس، تیر و تخته‌ها، شیرین‌کاری‌ها و آزمون و خطاهای تعدادی دانشجوی ذوق‌زده که پیاده‌روها را نقاشی می‌کنند، نیست. (روزی در حال عبور از پیاده‌رو بودم، دیدم دو دانشجو نشستند و در حال نقاشی روی «سک مانع‌ها» هستند. والدین یکی از این دو هنرمند یگانه و نوسیده هم در کنارشان بودند و تشویقشان می‌کردند… الهی مادر قزبونت برده… ببه چقدر خوشگل کشیدی. خندیدم و گذشتم. والده مکرمه فرمودند: حسود هرگز نیاسود). در نهایت مسئولان هم می‌گویند هدف ما حمایت از جوانان است. نه برادر، هدف شما پاین‌آوردن هنریشه‌است. دانشجو کو پولی نمی‌خواهد. ابزار و ماده و عرصه می‌خواهد. چه بهتر از اینکه تهیانی را به دست این جوانان بسپاریم و داستان برایمان مُفّت تمام شود. با یک تیر چند نشان می‌زنیم. اسمش را هم می‌گذاریم زیباسازی شهر… به استقبال بهار می‌رویم…

منابع بصری شهر که می‌توانند مرجعی برای هنر باشند همان باغ‌ها، کوچه‌باغ‌های قدیمی و زیبای تهران هستند که دست‌هایی بی‌رحمانه در حال نابودی آنها هستند. به یاد دفترچه‌های طراحی بزرگ‌های چون سسیون می‌افتم که باغات شمال تهران را با مرکب و قدرت به تصویر می‌کشید. به یاد شعرهای نوستالژیک محمد صالح‌علا می‌افتم که چگونه کوچه‌باغ‌های تجریش و دربند را با کلام تبدیل به خاطراتی ماندگار می‌کرد.

گناه تهران چیست؟ با شما چه کرده که چنین زخمی بر پیشانی‌اش می‌نشانید. تهران خواهد ماند. شما رفتنی هستید. جایگاه‌هایتان موقتی است و آنچه می‌ماند وجدان‌هایی است در عذاب. هنر معاصر خواب‌آلود است. می‌دانم اما چاره‌ای نداریم جز آنکه با هراتیچه در دست داریم (قلم، قدم، ذهن، هنر، جان و روح…) این بحران را از «موضوع» تبدیل به «مسئله» کنیم. در این باره باز هم خواهیم گفت.

